

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

ایام ذیحجه بسیار ایام متبرکه‌ای است و همه بزرگان روی این ماه نظر داشتند، مخصوصاً در این دهه اول، گرچه ادامه این دهه تا محرم هم مورد نظر بوده است ولی بیشتر روی همان دهه اول نظر بوده و تا آنجایی که بنده به خاطر دارم و در سخنان و رفتار بزرگان مشاهده می‌کردم نسبت به این دهه عنایت خاصی داشتند.

و عید قربان عیدی است برای همه، برای همه افراد نه تنها برای آنهایی که در منی هستند و قربانی می‌کنند و از آن جذبات و نفحات و جلوات خاصه بهره‌مند می‌شوند که آن خود یک داستان دیگری دارد و واقعا می‌توان گفت کسی که از حال و هوای مسائل معنوی و عرفانی اطلاعی ندارد از آن مطالب هم خبری ندارد.

افرادی که به حج مشرف می‌شوند و در آنجا قربانی می‌کنند، رمی می‌کنند و حلق می‌کنند و آن آثار خاصه بر آنها مترتب می‌شود عالم عجیبی است، خیلی عجیب است و تا کسی به این مطالب نرسیده باشد کیفیت نزول نفحات پروردگار را بر نفوس در یک همچنین فضایی با توجه به این شرائط نمی‌تواند درک بکند.

لذا حال و هوای عید قربان با عید فطر متفاوت است، گرچه در هر دو عید یک نماز است و بسیار هم تاکید شده است و حتما رفقا در روز عید نماز را بخوانند چه با جماعت و چه فرادی و دیده می‌شود که نسبت به نماز عید قربان قدری تساهل

اعمال می‌شود، در حالتی که در روز عید قربان نماز عید از نقطه نظر تاثیر اگر بیشتر از عید فطر نباشد کمتر نیست. و به طور کلی حال و هوای روز عید قربان با روز عید فطر متفاوت است کیفیت نزول نفعات فرق می‌کند، نحوه آن و آن جنبه‌های توحیدی در عید قربان قویتر است از جنبه‌های نفعات و رحمت پروردگار، رحمت‌هایی که در روز عید فطر می‌آید، آن جنبه رحمتش وسیعتر است این جنبه توحیدی قویتر است. علی کل حال همه اینها برای حرکت انسان لازم است، هم آن و هم این. مطلبی که به نظر بنده رسید که امشب خدمت رفقا عرض کنم مسئله‌ای مربوط به عید غدیر است، قضیه عید غدیر عجیب دستخوش تلاطم هجمات مختلف از هر سو قرار گرفته و به خصوص در این سالهای اخیر از هر طرف در اصل قضیه یا حتی در استناد قضیه مسائل و شبهات و مطالبی مطرح می‌شود.

و هر کسی بنابر تفکر و سلیقه این قضیه را بازگو می‌کند، حتی دیده شده که صراحتاً این مطلب

را انکار کردند، یعنی واقعه را اصلا انکار می‌کنند.  
خیلی عجیب است که انسان به جایی برسد که ...  
مثل اینکه الان بنده بگویم آقا! این جریان جنگ  
جهانی اول و دوم اصلا بیخود است! اصلا یک  
همچنین قضایایی اتفاق نیفتاده! کدام یک از ما در آن  
زمان بودیم؟! هیچکدام! پس بنابراین نیست! اینها  
در کتابها نوشته دیگر بیخود نوشته در کتابها، اصلا  
کی گفته جنگ اول و دوم اتفاق افتاده؟! بنده به کلی  
انکار می‌کنم.

یعنی این مسائل، خرابی‌ها، همینطوری  
خودش خراب شده! زلزله آمده! یعنی وقتی قرار  
باشد که انسان از در انکار بریاید دیگر هیچ حد یقفی  
ندارد، همه چیز را انکار می‌کند، واقعه‌ای که تمام  
افراد از شیعه و سنی و

غیر اینها این قضیه را به تواتر و بالاتر از تواتر  
نقل کردند امروزه می بینیم گروهی می آیند و اصل  
قضیه را اصلاً انکار می کنند، خب اینها یک عده  
هستند.

بعضی ها در محتوای مسئله غدیر شبهه  
می کنند، تشکیک می کنند، و همانطور که خب خیلی  
از اهل تسنن حتی این مطالب را بیان می کنند که فقط  
پیامبر به صرف عنوان یک عقد دوستی و محبت این  
مطلب را آمد و بیان کرد که خب این هم از سابق  
نسبت به این مسئله بوده، چون اگر قرار باشد که از  
این قضیه قدری جلوتر برویم پای خیلی از مسائل به  
وسط می آید و گریبانگیر مرام و مکتب خیلی از افراد  
خواهد شد. لذا در همین مرتبه مطلب و جریان غدیر  
را متوقف می کنند که پیغمبر آمد و گفت که این اهل  
بیت من افراد شایسته ای هستند که سزاوار است که  
با آنها محبت و مودت و معاشرت را ادامه بدهید و  
این همه را جمع کرد که این حرف را به آنها بزند.

واقعا اگر پیغمبر جداً یک همچین قصدی  
داشت ما در عقل یک همچین پیغمبری تشکیک

می کردیم! برو و برگرد ندارد، یعنی اینها که می آیند این مطالب را می گویند اصلا خودشان نمی فهمند که دارند زیر آب پیغمبر خودشان را می زنند و او را اصلا از حد یک آدم عاقل دارند ساقط می کنند. پیغمبر بردارد سی هزار نفر را جمع کند در آن گرما، سه روز بیا و برو و فلان و این حرفها بعد برود و بگوید که اینها را دوست داشته باشید! از آدم عاقل این مطلب ساخته نیست.

بعضی ها آمدند و این مسئله غدیر را به عنوان یک مسئله حکومت ظاهری و خلافت ظاهری تعبیر کردند که رسول خدا همانطوری که خودش در این دوران زمامداری خود در مدینه، چون در مکه که حکومت نداشت پیغمبر سیزده سال در مکه پیغمبر محکوم بود به جای حاکم، سه سال که مختفیا بودف ده سال بعد هم که همهاش مورد اذیت و آزار و حبس و حصر در شعب ابیطالب و بعد هم هجرت از مکه به مدینه، حکومتی نبود خبری نبود، در مدینه که آمد این مسئله حکومت در مدینه به وجود آمد و بعد آمدند و مکه را گرفتند و فتح کردند و امثال

ذلک.

این قضیه را به خلافت و به حکومت تعبیر می‌کنند، و اینجاست که برای سایر افراد این شبهه پیش می‌آید آخر این حکومت چه قیمتی دارد که پیغمبر بیاید خیلی دقت کنید، اینجا بزنگاهی است که گمان می‌کنم افرادی که در شبهه افتادند به خاطر این قضیه و این مسأله بوده است بلند شود بیاید این مردم را جمع کند و بگوید همانطوری که بنده در زمان خودم حاکم بودم، بعد از من هم خلیفه و حاکم باید علی باشد، خب مگر این حکومت چیست؟ این حکومت مگر چه ارزشی دارد؟ زمامداری مگر چه ارزشی دارد که انسان بیاید و یک همچین کاری را انجام بدهد؟ زمامداری یعنی یک شخصی بیاید بگوید نمی‌دانم فلان جا جاده بسازید، فلان جا بیمارستان بسازید، فلان جا را آباد کنید، فلان مبلغ را در فلان مورد صرف کنید، خب [اینها] یک چیز عادی است، این یک امر مهمی نیست که حتما باید پیغمبر اینقدر اصرار داشته باشد و اینقدر تاکید داشته باشد.



خود امیرالمؤمنین، حالا ما می‌گوییم  
امیرالمؤمنین که در مدینه یا در مکه به عنوان حاکم  
بودند خب همه جا که حکومت نمی‌کردند فقط  
منحصر بود به کوفه، در یمن یک شخص حکومت  
می‌کرد، در بصره یکی حکومت می‌کرد، در کجا یکی  
حکومت می‌کرد اینها جاهای مختلف بودند از طرف  
آن حضرت، ولی خود حضرت یا در مدینه بودند یا  
در کوفه بودند از دایره کوفه که خارج نبودند، آنها  
هم که این کار را می‌کردند چه کار می‌کردند، رتق و  
فتق امور می‌کردند، شاکی می‌آمد، مدعی می‌آمد،  
نمی‌دانم مستمند می‌آمد، حاجتمند می‌آمد، سارق  
می‌آمد خب اینها جلوگیری می‌کردند، همه کارهایی  
که خب یک حاکم و یک امیر باید در محدوده  
ماموریت خود این مسائل را انجام بدهد. آیا یک  
حکومت اینقدر ارزش دارد که پیغمبر سی هزار نفر  
را بیاورد جمع بکند و بگوید بعد از من علی حاکم  
باشد؟ این چه ارزشی دارد؟ حکومت‌هایی که ما الان  
داریم در دنیا می‌بینیم اینها خب حالا یکی بالاتر یکی  
پایینتر، یکی کمتر، یکی بیشتر این چه ارزشی دارد؟

وانگهی این همه افراد هم بودند که اینها حکومتشان مورد تایید مردم بود، مثل عمر ابن عبدالعزیز خب این حکومتی که کرد مورد تایید مردم بود، و مردم او را به عدالت می ستودند و در تشییع جنازه او اشک می ریختند و گریه می کردند. خب این هم حکومت کرد دیگر، مردم هم دوستش داشتند، حتما که همه مثل یزید و هشام ابن عبدالملک و مثل هارون و اینها که نبودند، عمر ابن عبدالعزیز هم در میان آنها بود.

این چه قضیه‌ای است؟ این علت باعث شده که حتی به طور کلی ارزش این حکومت برای این افراد تبدیل به یک ضد ارزش بشود و بگویند که اصلا پیغمبر امیرالمؤمنین را برای حکومت نیاورد به مردم معرفی کند پیغمبر آمد امیرالمؤمنین را به عنوان یک مرجع دینی که مردم مسائل شرعی و احکامشان را از امیرالمؤمنین فراگیرند آمد به مردم نشان داد و گرنه خود حکومت که خب چیزی نیست که به اصطلاح علی بیاید حاکم آن باشد، چه علی بگوید که آقا فلان جا نخلستان بکارید، چه قیس ابن سعد

ابن عبادہ بگوید در فلان جا نخلستان بکارید، هر دو را نخلستان می‌کارند دیگر این که تفاوت نمی‌کند، چه علی بگوید که فلان جا آمدند برای تعدی و تجاوز دفعشان کنید چه کس دیگر بگوید بالاخره هر دو لشکر اسلام باید برود و دفع آنها را بکند، تفاوتی نمی‌کند.

حالا در بعضی مسائل هم که خب برایشان شبهه‌ای، چیزی پیدا شود می‌آیند پیش امیرالمؤمنین و مشورت می‌کنند مگر آن خلیفه ثانی نمی‌آمد و در مسائل با امیرالمؤمنین مشورت می‌کرد، حضرت هم مشورتش را پاسخ می‌دادند دیگر، محل مشورت قرار می‌گرفتند. اینطور نبود که حضرت کنار بنشینند و به آنها پاسخی ندهند.

یعنی می‌خواهم خدمتتان عرض کنم که اینها یک علتی دارد، یک سببی دارد، چون به مسئله غدیر پی نبردند مطلب غدیر را حمل بر مطالب دیگری کردند، حمل بر قضایای دیگری کردند، گفتند اگر حکومت است حکومت را همه دارند انجام می‌دهند، آن که به اصطلاح چیز مهمی نیست، حتما که نباید

فرض کنید که حاکم یک فرد ظالمِ قسی القلبِ جاهلِ  
از خدا بی خبری باشد که اینطور باشد، نه، حاکم هم  
داریم که حاکم

نمی‌دانم صالحِ عادل، نمی‌دانم آدمِ خوب،  
کارها را انجام می‌دهد به همه رسیدگی می‌کند، به  
ضعفا رسیدگی می‌کند، به مستمندان رسیدگی  
می‌کند، حوائج حاجتمندان را برآورده می‌کند و همه  
هم از او راضی هستند، خب اینجا چه مشکلی پیش  
می‌آید؟ چه اشکالی اینجا پیش می‌آید؟

لذا قضیه غدیر را حمل کردند بر پیشوایی  
روحانی و مرجعیت دینی نه یک خلافت ظاهری،  
اتفاقاً مرحوم آیت الله بروجردی رحمت الله علیه هم  
ایشان گاهی یک همچنین مطالبی به این کیفیت  
گاهی از ایشان شنیده شده، که راجع به تقریب بین  
تشیع و تسنن ایشان یک مطلبی داشتند که به خیلی  
از مذاق‌ها هم این مطلب خوش آمده و مورد تایید  
قرار گرفته. ایشان می‌گفتند که الان مسئله اختلاف ما  
با اهل تسنن بر اساس خلافت امیرالمؤمنین نیست!  
چون خلافت امیرالمؤمنین یک قضیه‌ای بوده مربوط  
به هزار و چهارصد سال پیش، خب آن هزار و  
چهارصد سال پیش هم گذشت، یک واقعه‌ای بود  
تاریخی، یک قضیه‌ای بود تاریخی و آن تمام شد، در

قضیه‌ای که گذشته که دیگر نمی‌آیند دعوا کنند، فرض کنید که در ده سال پیش یک جا زلزله آمد، خب زلزله آمد و تمام شد خب حالا چکار کنیم؟ فرض کنید پانزده سال پیش یک جا صاعقه آمد و صد نفر مردند، خیلی خب تمام شد حالا بیاییم ما صحبت چه بکنیم؟ یک واقعه‌ای شده و انجام شده و تمام شد.

قضیه غدیر و نصب خلافت و مطالبی که در آن زمان بوده، اختلافی که در آن زمان بوده، این یک قضیه‌ای بوده برای هزار و چهارصد سال پیش و در یک مطلبی که در سابق اتفاق افتاده که انسان نمی‌آید بحث کند، ما در مطلب روز باید بحث کنیم، در مطالبی که جدید است پیوسته برای انسان این مطالب حادث می‌شود یا در مطالب آینده نسبت به مطالب گذشته دیگر گذشته ما بیاییم چه بگوییم.

مطلبی که در اینجا باقی می‌ماند احکام شرع است، احکام شرع را ما می‌گوییم باید از ائمه فرا بگیریم اینها می‌گویند نه از هر کسی گرفتید، از آن چهار نفر اینها اشکالی ندارد فقط ما در این اختلاف

داریم و باید روی این مسئله صحبت کنیم، بیاییم صحبت کنیم بینیم جهات ترجیح را در اینجا مدنظر قرار بدهیم و مطالب به هم نزدیک بشود مسائل به هم نزدیک بشود.

خب این حرف هم که همین شد، چه تفاوتی کرد؟ این که بدتر شد، وقتی می‌گویند آقا در قضیه غدیر که برای هزار و چهارصد سال پیش است ما اختلاف نداریم یعنی چی؟ یعنی در جریان غدیر چه بود کلام پیغمبر پیشوایی معنوی بود، معنایش این است دیگر، پس چرا کسی حرفی نمی‌زند چرا مطلبی مطرح نمی‌کند؟ می‌بینید این که همان است یک مطلب است.

ایراد مسئله سر این است که ما مطلب غدیر را نفهمیدیم هنوز این مسئله سر این است، چرا؟ علتش را اول خدمتتان عرض کردم. ما به حقیقت ولایت و عرفان و توحید و ربط ولایت در عالم وجود با نفوس اطلاع پیدا نکردیم، لذا می‌گوییم قضیه غدیر برای هزار و چهارصد سال پیش است! آن هم گذشت و تمام شد! بیاییم راجع به مطالب

امروز صحبت کنیم! چی چی تمام شد؟ تمام شد  
یعنی چی؟ مگر قضیه عید غدیر جنگ جهانی

اول و دوم است که تمام بشود؟ یا یک  
قضیه‌ای است که بیاید و برود و بعد هم خوب  
پرونده‌اش بسته شود و فقط در کتابها بنویسند؟ قضیه  
غدیر عزیز من! جناب آیت الله بروجردی رحمة الله  
علیه ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش بوده،  
انتهایش روز قیامت است. چهل هزار و چهارصد سال  
پیش یک قضیه‌ای بود تمام شد ما دیگر حرفی نداریم  
حالا برویم سراغ احکام و برویم در مرجعیت دینی  
[ببینیم] باید به کی مراجعه کرد، باید به اهل بیت  
مراجعه کرد یا باید به ابوحنیفه و امثال ذلک.

قضیه غدیر یک واقعه‌ای است که شروعش  
هزار و چهارصد سال پیش بوده بسیار خوب، انتهایش  
کی است؟ انتهایش روز قیامت است، انتهایش این  
است. یعنی الان که امشب، شب شنبه است امروز  
روز عید غدیر است، فردای شنبه عید غدیر است،  
یکشنبه عید غدیر است و پنجشنبه دیروز عید غدیر  
است، ما در هر لحظه لحظه غدیر داریم حرکت  
می‌کنیم و جلو می‌رویم این است معنا.

پیغمبر که آمدند و فرمودند که علی خلیفه بعد

از من است و آن ولایتی که من داشتم بر شما آن ولایت را علی بر شما دارد یعنی چه؟ یعنی تمام امور شما، امور شخصی شما، امور خانوادگی شما، امور اجتماعی شما، هر کاری که می‌خواهید بکنید، هر عملی که می‌خواهید انجام بدهید حتی هر عملی که نسبت به خودتان و شخص خودتان می‌خواهید انجام بدهید، قبلاً باید از علی اجازه بگیرید، او نزدیکتر است در اختیار و اراده به شما از خود شما. این است معنایش.

**النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ... الأحزاب،**

۶ خب معنایش چیست؟ معنایش این است، آن ولایتی که من در این مدت ده سال در مدینه بر شما داشتم (حالا غیر از مکه) آن ولایت بعد از من استمرار پیدا می‌کند در این وجود، بله در زیرمجموعه این ولایت خب حکومت هم هست، خلافت هم هست، امر و نهی هم هست. وقتی علی می‌گوید که آقا فرض کنید که فلان خانه را بساز خب این حکومت است دیگر، وقتی علی می‌گوید آقا برو لباس جنگ بپوش برای دفاع به فلان جا حرکت بکن، خب این معنای حکومت است

دیگر، معنای خلافت چیست؟ وقتی علی می‌گوید فرض بکنید که شما از این شهر به شهر دیگر حرکت کن این معنا معنای حکومت است دیگر، معنای خلافت است.

سلمان را عمر می‌خواست بفرستد برای مداین، گفت من از تو اجازه نمی‌گیرم، من از کسی دیگر اجازه می‌گیرم، اگر او اجازه داد می‌روم. آمد پیش امیرالمؤمنین حضرت فرمودند برو. خب حالا حاکم کیست؟ حاکم [ظاهری] هر چه بگوید من حاکم هستم! حاکم این است، او بیخود [در مسند] نشسته. در هوای خودش در عالم تخیل خودش می‌گوید که حالا من حاکم هستم و سلمان از طرف من دارد می‌رود! سلمان می‌گوید من از کسی دیگر اجاز می‌گیرم، اجازه داد می‌روم، نداد نه. این می‌شود معنای حکومت. این حکومت در زیر مجموعه و از فروع این ولایت قرار می‌گیرد. وگرنه نه اینکه حکومت ارزش دارد، اصلا حکومت ارزشی ندارد، اصلا حکومت قیمتی ندارد.

آن ولایت است که می آید و در انسان دخل و تصرف می کند و انسان را به همان اراده و خواستی که مورد نظر اوست راهنمایی می کند، اسم این را ما می گذاریم حکومت و خلافت و آن ولایت ابتدایش کی است و انتهایش کی است؟ ابتدایش هزار و چهارصد سال پیش در روز غدیر انتهایش تا روز قیامت، کی تمام می شود؟ اصلاً. و چقدر این حرف جای تامل است که انسان با اهل تسنن بگوید آقا مسئله خلافت که تمام شد ما مشکلی با هم نداریم! مطلبی نداریم! بیاییم سراغ احکام! خیلی خب تو حالا نماز را اینجوری می خوانی، ما اینجوری می خوانیم این خیلی مسئله مهمی نیست. دیگر مشکل حل است.

اصل قضیه این است: غدیر را پیغمبر ایجاد کرد برای اینکه ما را به کمال بخواهد برساند، اگر غدیری نبود انسانها همه ناقص و در جاهلیت می مردند این مطلب را چه می فرمایید؟ نماز را روی مهر خواندن یا روی فرش خواندن که این خیلی مطلبی نیست، این که مسئله ای نیست که آسمان به

زمین بیاید برای اینکه انسان روی مهر بخواند یا روی فرش بخواند، بله خب انسان باید اطاعت کند که نماز را روی مهر بخواند یا اینکه فرض بکنید که دست را روی زانو قرار دادن یا بر روی شکم قرار دادن مثل اهل تسنن این مسئله‌ای نیست که تا اینکه انسان بخواند بگوید زمین و زمان زیر و رو می‌شود به خاطر این یک قضیه و این یک مطلب. آن چه که حقیقت مسئله است این است که آیا در این شصت سالی که خدا به تو عمر داده، این پنجاه سالی که عمر داده، این هفتاد سالی که عمر داده، آیا این هفتاد سال و شصت سال و پنجاه سال توانست تو را به مطلب برساند یا نه؟ این است که آسمان و زمین زیر و رو می‌شود، این است که باید به دنبال کسی بگردی که این پنجاه سال تو را به فعلیت برگرداند، این استعداد شصت ساله را به فعلیت برساند. این مسئله است.

این فقط در وجود علی است، دیگران،

[خلفاء] ثلاثه و افراد دیگر و اشخاص دیگر هر کسی می‌خواهد باشد نمی‌توانند این مطلب را محقق کنند، فقط علی می‌تواند. لذا پیغمبر می‌گویند که باید علی

باشد، بعد از علی امام حسن باشد، بعد سید الشهدا  
باشد، بعد امام سجاد باشد و همینطور در تتمه. مسئله  
غدیر این است قضیه‌اش، که انسان خود را در تحت  
اراده و اختیار یک ولی کامل برای رسیدن به فعلیات  
قرار بدهد، وقتی مسئله این است آن وقت چطور ما  
می‌توانیم بگوییم که مطلب غدیر برای هزار و  
چهارصد سال پیش است، قضیه غدیر امروز از هر  
زمانی برای ما واجب‌تر و لازم‌تر است اتفاقاً از هر  
زمانی نیاز ما به وجود امام و به آن ربط امام، منتهی  
ما معتقد هستیم بر اینکه امام حاضر و حی با اشراف  
و سیطره‌ای که بر قلوب دارد و بر نفوس دارد آن ربط  
را ایجاد می‌کند، آن نور را می‌تاباند، و آن حقیقت را  
در انسان به وجود می‌آورد، بقیه نه، نسبت به این  
مسئله جاهلند و در انتظار و در غیبت به سر می‌برند.  
این نکته نکته‌ای است که بزرگان و مولانا به  
این نکته اشاره دارد در آنجایی که می‌فرماید غرق  
نورم گرچه شد سقفم خراب! واقعا خیلی عجیب  
[می‌فرماید.] می‌گویند مولانا از اهل تسنن است،  
جداً این اشعاری که مولانا دارد و تعاریفی که مولانا

می‌کند اگر یک شیعه از امیرالمؤمنین می‌کرد خود

شماها به این

غالی و غلو نمی‌گفتید؟ اگر یک شیعه، یک عالم شیعه می‌آمد این مطالبی که این مرد بزرگ راجع به امیرالمؤمنین دارد او می‌گفت نمی‌گفتید این آدم غلو کننده و غالی است؟

غرق نورم گرچه شد سقفم خراب، می‌گوید  
گرچه خانه من از بین رفت. وقتی که بزرگ خاندان از  
بین می‌رود می‌گویند سقف خانه خراب شده، پدر اگر  
از دنیا برود یا مادری به يك مصیبتی مبتلا شود  
می‌گویند این خانه سقفش خراب شده، می‌گوید گرچه  
خانه من سقفش خراب شد ولی من غرق نورم، روضه  
گشتم گرچه هستم بوتراب، بعد می‌فرماید که بازگو  
ای علی مرتضی، ای پس از سوء القضاء حسن القضاء.  
از این کلام صریح‌تر شما سراغ دارید که صریحاً نفی  
خلافت غاصبانه آن خلفای ثلاثه را می‌کند؟ خلفای  
ثلاثه را می‌گوید سوء القضاء، دیگر چطوری بگوید؟ با  
چه زبانی بگوید که خلافت اینها سوء القضاء بود، ای  
پس از سوء القضاء حسن القضاء.

یا تو واگو آنچه عقلت یافته است، این اشعار به

نظم آمد تا اینکه خدمت رفقا بگویم آن کسی که قضیه غدیر را فهمید مولانا بود، این فهمید غدیر چه خبر است. یا تو واگو آنچه عقلت یافته است، یا بگویم آنچه بر من تافته است، اگر نگویی من می گویم که چه خبر است، و بر من تافته و فهمیدم قضیه چه خبر است. یا تو واگو آنچه عقلت یافته است، یا بگویم آنچه بر من تافته است، از تو بر من تافت چون داری نهان، چرا داری مخفی می کنی از تو بر من تافته است چون داری نهان، می فشانی نور چون مه بی زبان، در خانه نشسته ای تو را در خانه محصور کردند، مطرود کردند، نشسته ای و هیچ تظاهر نمی کنی، هیچ بیرون نمی آیی، هیچ سروصدایی نداری، ولی بی زبان همینطور داری نور را به آن قلوبی که باید برسانی می رسانی. تصرف ولی این است، ولی نیاز ندارد که بیاید بر حسب ظاهر چه کند، از همان جا هم که نشسته دارد کار خودش را انجام می دهد، می فشانی نور چون مه بی زبان، چون توئی باب مدینه علم را، چون شعاعی آسمان حلم را، باز باش ای باب بر جویای باب، تا قشور از تو رسند اندر لُبَاب، باز

باش ای باب نه بر هر کسی، آنهایی که تو را کنار گذاشتند، آنها لایق تو نبودند که رفتند سراغ این و آن بر جویای باب باز باش، آن کسی که دنبال باب دارد می‌گردد دنبال در دارد می‌گردد، برای او باز باش.

باز باش ای باب بر جویای باب، تا قشور از تو رسند اندر لباب، باز باش ای باب رحمت تا ابد، بارگاه ما له کفواً احد. خب مولانا دارد می‌گوید که این در همیشه باید باز باشد، أميرالمؤمنین همیشه باید باشد، قضیه مربوط به هزار و چهارصد سال نیست، باید باز باشد، الان که من دارم این اشعار را می‌گویم باید باز باشد، الان تو داری بر دل من می‌تابی، الان من دارم حس می‌کنم، الان من روح پیدا کردم، الان من نور پیدا کردم، می‌گویند الان دارم این را احساس می‌کنم، پس اینها هستند که این مطلب را دریافتند.

خب دیگر بیش از این دیگر مجالی برای ادامه نیست و به همین مقدار من خواستم فقط یک توجهی بدهم نسبت به مسئله غدیر که قضیه غدیر قضیه تثبیت ولایت است، خلافت و حکومت و امثال ذلک

اینها در زیرمجموعه این مسئله قرار می‌گیرد نه به عنوان یک اصل اساسی بدون توجه به این قضیه.

لذا بزرگان و اولیا الهی همیشه به قضیه غدیر خیلی به دیده اعجاب می‌نگریستند، و همانطوری که خود رسول خدا هم فرمود افضل اعیاد امتی یوم غدیر خم یا عید غدیر خم، از همه اعیاد برای امت من روز عید غدیر مهمتر است، به همین جهت است، دلیلش هم خوب روشن است و مرحوم آقا رضوان الله علیه و اولیاء الهی اینها همه سعی داشتند که امروز را خیلی محترم بشمارند و جشن بگیرند و تاکید می‌کردند بر اینکه این مطلب را اشاعه بدهند و تبلیغ بکنند و نباید ما منتظر بشویم ببینیم که فرض بکنید يك جایی مجلسی هست برویم شرکت بکنیم، نه.

مثلا چه اشکال دارد که انسان مثلا به عنوان روز عید چند نفر از دوستان را منزلش دعوت کند یا عصری مجلسی بگیرد و چهار نفر را دعوت کند، لازم نیست که حتما چهل، پنجاه نفر، صد نفر باشند. چهار نفر، پنج نفر، ده نفر، اینها به عنوان عید بیایند و شرکت کنند. شیرینی بگیرید در منزل، و این مطلب و این قضیه به عنوان یک فرهنگی است که

نشان‌دهنده هویت دینی ماست، هویت دینی ما غدیر است، نه اینکه فقط احکام شرعی، احکام شرعی را در توضیح المسائل هم نوشته اند، هویت دینی ما و حقیقت دین ما و واقعیت ما. شما مسئله ولایت را از دین سلب کنید ما می‌شویم صفر، صفر، یک خط این طرفش و یک خط آن طرفش، هیچی، اگر آن ولایت بیاید همه چیز هست و وقتی که نباشد هیچی نیست. اختلاف ما با برادران اهل تسنن اختلاف در نقص و کمال است، اختلاف در جهالت و اسلام است، اختلاف در حقیقت و مجاز است، اختلاف در واقع و اعتبار است و این دو هیچ وقت با هم جمع نمی‌شوند. حقیقت کجا با مجاز جمع می‌شود؟ واقع کجا با مجاز جمع می‌شود؟ کجا جمع می‌شود؟

این مطلب خیلی مسئله مهمی است، انشالله که نسبت به این قضیه رفقا اهتمام بلیغ داشته باشند و این عید را خیلی محترم بشمارند و برکاتی که برای سلاک در یک همچین روزی حاضر می‌شود و یک همچین شبی که شب عید غدیر باشد اینها خیلی زیاد است، یعنی آن قدر این مسئله فوران دارد که

حتی دیگر نیازی به تحقیق و اینها هم ندارد، آثارش  
پیداست و آثارش روشن است. انشالله خداوند همه  
ما را از برکات و از نعمات ولایت و مواهبی که به  
واسطه وجود ولایی امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه  
نصیب شیعیان و خواص از شیعیان آنها تعلق می‌گیرد  
انشالله همه ما را بهره‌مند بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد